



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحثمان درباره آیه الوفاء یعنی آیه ۱ از سوره مائده: «یا ایها الذین آمنوا أوفوا بالعقود» بود گفتیم که آیه دلالت دارد براینکه وفا و پایبندی به عقود لازم است و عرض کردیم که عقد در اینجا به معنای گره زدن و پیوند دادن اضافه بایع و مشتری به مثنی و ثمن می باشد که این ارتباط توسط إنشاء صورت می گیرد اعم از اینکه آن إنشاء لفظی باشد که همان ایجاب و قبول است و به آن اصطلاحاً عقد می گویند یا اینکه إنشاء فعلی باشد که به آن معاطات می گویند بنابراین آیه وفاء شامل معاطات نیز می شود.

خوب و اما اینکه بگوئیم در آیه گفته شده العقود و عقد همان ایجاب و قبول لفظی است این اصطلاح حادث می باشد زیرا عقد لغتاً همانظوری که شامل إنشاء لفظی است شامل إنشاء فعلی نیز می باشد لذا أوفوا بالعقود هم دلیل صحت بیع معاطاتی است و هم دلیل لزوم آن.

آیه وفاء خیلی عمومیت دارد و شامل مواردی که در آنها عقد و ارتباط شیئی به شیئی وجود دارد می شود لذا فقهای ما هم در مقام شک عقود مختلف و هم در عقودی که بعداً حادث شده اند مثل عقد بیمه به این آیه برای صحت آنها تمسک کرده اند که ما برای نمونه به چند مورد از عروء اشاره می کنیم.

در عروء کتاب مضاربه و کتاب مزارعه و کتاب مساقات داریم، در مضاربه از طرفی پول و سرمایه و از طرفی کار و عمل وجود دارد لذا شارع مقدس برای اینکه امورات اقتصادی مثل کشاورزی و صنعت و امثال ذلک به جریان بیافتد عقد مضاربه را جعل کرده. یکی دیگر از منابع ثروت زمین می باشد گاهی شخصی زمین دارد ولی قدرت کار کردن ندارد لذا مالک زمین با یک کشاورزی قرارداد می بندد و زمیانش را در اختیار او قرار می دهد تا در آن کار کند که به این عقد مزارعه می گویند.

یکی دیگر از ثروتها درختان می باشند گاهی شخصی باغ و درخت دارد اما خودش قدرت رسیدگی به آنها را ندارد لذا با شخصی قرارداد می بندد و درختانش را در اختیار او قرار می دهد تا به آنها رسیدگی کند که به این عقد مساقات می گویند.

خوب و اما در مورد عقد مساقات چندین فرع در عروء ذکر شده که صحت آنها با تمسک به آیه الوفاء درست می شود؛ اول اینکه صاحب عروء در مسئله ۳ از کتاب المساقاة فرموده اند: «لا يجوز عندهم المساقاة على أصول غير ثابتة كالبطيخ والباذنجان والقطن وقصب السكر ونحوها، إن تعددت اللقطات فيها كالأولين. ولكن لا يبعد الجواز للعمومات وإن لم يكن من المساقاة المصطلحة، بل لا يبعد الجواز في مطلق الزرع كذلك، فذنب مقتضى العمومات الصّحة بعد كونه من المعاملات العقلانيّة ولا يكون من المعاملات الغرريّة عندهم، غاية الأمر أنّها ليست من المساقاة المصطلحة». مرحوم آقای حکیم در جلد ۱۳ مستمسک و سید عبد الأعلى سبزواری در جلد ۲۰ مهذب الأحكام نیز برای صحت مورد مذکور (مساقاة على أصول غير ثابتة) به أوفوا بالعقود استدلال کرده اند، البته آقای حکیم در مستمسک بعد از استدلال به آیه الوفاء می فرمایند هر چند که صاحب جواهر در اینجا فرموده که أوفوا بالعقود در مورد آن عقودی می باشد که در زمان پیغمبر (ص) ذکر شده بوده و بعد از آن دیگر این آیه کارایی ندارد ولی ما حرف ایشان را قبول نداریم زیرا آیه عمومیت دارد و شامل تمام عقود در تمام ازمه می شود.

دوم اینکه صاحب عروء در مسئله ۳۶ از کتاب المساقاة فرموده اند: «قالوا المغارسة باطلة و هي أن يدفع أرضاً إلى غيره ليغرس على أن يكون المغروس بينهما سواء اشتراط كون حصّة من الأرض أيضاً للعامل أو لا». صاحب عروء در ادامه می فرمایند که مغارسه نیز شامل أوفوا بالعقود می شود لذا صحیح می باشد.

آقای حکیم در مستمسک فرموده که علامه در تذکره اشکالی را مطرح کرده و آن اشکال این است که اگر کسی چندتا گوسفند به دیگری بدهد و به او بگوید که تو اینها را ببر و اداره کن و بزرگشان کن بعداً که از اینها بچه ای به وجود آمد چند درصد از آنها مال تو و چند درصد مال من باشد علامه فرموده که این باطل است ولی ما آن را صحیح می دانیم زیرا این یک نوع عقد است و شامل أوفوا بالعقود می شود، بنابراین أوفوا بالعقود خیلی عمومیت دارد و شامل هر آنچه که عند العقلاء عقد باشد و چیزهایی که شارع از آن نهی کرده در آن نباشد می شود حتی عقودی که شاید در آینده بوجود بیایند.

همانطورکه دیروز عرض کردیم مرحوم نراقی در کتاب عوائد و در عانده اول سعی کرده که این آیه (أوفوا بالعقود) را از کار بیاندازد لذا چند اشکال به این آیه وارد کرده؛ اشکال اول این است که ایشان

اما جواب اشکال دوم این است که لفظ در یک معنای جامع استعمال می شود و این ما هستیم که از آن معنای جامع دو چیز می فهمیم مثل اکرم العلماء که ما از آن اکران نحویین و صرفیین و فقها و امثال ذلک را می فهمیم و در مانحن فیه نیز لفظ اوفوا بالعقود در یک معنای جامعی استعمال شده که نسبت به گذشته ها تأکید و نسبت به آینده تأسیس می شود .

اما جواب اشکال سوم این است که تحت عام هم اصناف و هم افراد وجود دارند که عمده افراد هستند نه اصناف زیرا حکم روی طبیعت رفته است و هر جزئی یک طبیعت می باشد پس از تحت عام افراد خارج می شوند نه اصناف و بعلاوه اینکه اصناف آنطورکه شما فکر کرده اید زیاد نیستند و از این طرف ما عقود لازمه نیز بسیار داریم مثل نکاح و بیع و مضاربه و مساقاة و امثال ذلک و اصلاً عقود لازمه از عقود جائزه بیشتر می باشند و آنچه که در تحت عام مندرج است و از آن خارج می شود افراد می باشد نه اصناف مثلاً روزانه هزاران نوع بیع لازمه صورت می گیرد ولی عقود جائزی مثل هبه و عاریه و امثال ذلک خیلی کم صورت می گیرند پس در عام افراد میزان است و افراد عقود لازمه از افراد عقود جائزه بیشتر است و در تخصیص اکثر نیز افراد ملاک است نه اصناف و خیاراتی که در بیع لازم موجود هستند نیز یک قیدی به آن بیع می زنند نه اینکه به طور کلی بیع را از تحت عموم اوفوا بالعقود خارج کنند ، بنابراین حضرت امام رضوان الله علیه از هر سه اشکال مرحوم نراقی جواب دادند و کسی غیر از ایشان متعرض به این مطلب نشده است .

خوب عرض کردیم که ما طبق ترتیب بحث حضرت امام (ره) بحث می کنیم ایشان بعد از ذکر آیاتی که دلالت دارند بر صحت بیع معاطاتی به سراغ روایاتمان رفته اند .

از جمله روایاتی که در اینجا ذکر کرده اند روایت : « الناس مسلطون علی أموالهم » می باشد ، بحث بسیار مهمی که درباره این روایت وجود دارد این است که آیا این روایت می تواند در صورت شک در صحت معاطات صحتش را درست و آن را مشروع کند یا اینکه این خبر فقط دلالت دارد بر اختیار و تسلط مردم بر اموالشان در محدوده ای که اسلام مشخص کرده است ؟ و بحث ما نیز در این است که آیا بیع معاطاتی صحیح و مشروع است یا نه ؟ که بحث درباره این روایت بماند برای فردا انشاء الله

والحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و صلی الله علی

محمد و آله الطاهیرین

می فرمایند درست است که اوفوا بالعقود جمع محلی به الف و لام می باشد و باید دلالت بر عمومیت کند اما در آیه قرینه ای وجود دارد که عمومیت را از کار می اندازد و آن قرینه این است که چون این آیه در سوره مائده که آخرین سوره ای است که بر پیغمبر (ص) نازل شده قرار دارد لذا بر وفاء به آن عقودی که تا آن موقع از طرف خداوند متعال تشریح شده بوده مثل أحلّ الله البیع و تجارة عن تراض و امثال ذلک نظر دارد و دیگر شامل همه عقود در تمام ادوار و ازمان مختلف نمی شود .

اشکال دوم این است که اگر اوفوا بالعقود را عام بگیریم لازمه اش این است که لفظ عام هم بر تأکید و هم بر تأسیس دلالت داشته باشد یعنی تأکید نسبت به وفاء به آنچه که تا به حالا بوده و تأسیس نسبت به عقودی که در آینده بوجود خواهند آمد که این می شود استعمال لفظ فی اکثر من معنی الواحد که جایز نیست پس در نتیجه فقط دلالت دارد بر تأکید به وفاء به عقود گذشته تا آن زمان و دیگر شامل عقود بعد از آن زمان مخصوص نمی شود .

اشکال سوم این است که اگر ما بخواهیم اوفوا بالعقود را به این وسعت و عمومیت بگیریم تخصیص اکثر بوجود خواهد آمد زیرا خیلی از عقود هستند که به خاطر جائزه بودن ، وفاء به آنها لازم نیست مثل عاریه و هبه و امثال ذلک لذا چون عقود جائزه از عقود لازمه بیشتر هستند اگر قائل به عمومیت اوفوا بالعقود بشویم تخصیص اکثر بوجود خواهد آمد که خوب تخصیص اکثر باطل است پس عمومیت آیه نیز باطل می باشد.

حضرت امام (ره) در جلد اول کتاب البیع از این اشکالات مرحوم نراقی جواب داده اند ، ایشان در جواب از اشکال اول فرموده اند اولاً جمع محلی به الف و لام ظهور در عموم دارد مثل اکرم العلماء و مانیز تابع ظواهر ألفاظ می باشیم و ثانیاً هیچ قرینه ای در کلام ذکر نشده که دلالت داشته باشد بر شمول عقود خاصی که در گذشته تا آن زمان تشریح شده بوده و ما با صرف اینکه مائده آخرین سوره ای است که بر پیغمبر (ص) نازل شده نمی توانیم آیه را از عمومیت بیاندازیم و اصلاً ای بسا پیغمبر (ص) چونکه می دانسته که به زودی از دنیا رحلت خواهد کرد لذا می خواسته یک قانون کلی برای بشریت ذکر کند و بگوید که ای بشر به هر عهد و پیمان و عقدی که دارای شرایط لازم می باشد وفاء کنید و اتفاقاً اینکه مائده آخرین سوره ای است که بر پیغمبر (ص) نازل شده با تقنین یک قانون و قاعده کلی به نام اوفوا بالعقود برای کل عقلاء و بشریت در تمام ازمئه و ادوار مناسبت دارد بنابراین اوفوا بالعقود بسیار عام است و شامل هر موردی که از نظر عقلاء عقد و عهد و پیمانی باشد می شود .